

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 20, No. 8, Autumn 2020, 271-287  
Doi: 10.30465/crts.2020.26168.1579

**A Study on**  
***La Genèse du Roman Persan Modern***  
**Translated to Persian by M. Ghavimi and N.-D. Khatat**

**Rohollah Ghasemi\***

**Abstract**

Christophe Balaÿ is one of the iranologists who has sacrificed their whole life to study Persian literature and the outcome is a book, entitled *Genèse du roman persan modern*, which has been translated to Persian by two Iranian university professors Mahvash Ghavimi and Nasrine-Dokht Khatat. The analysis of this translation and the comparison with the original text written in French can depict us the translators' positioning facing with different challenges in text. And such a study could be interesting and helpful not only for professional translators but for students who aim to have a take a more profound look on this translation. We used Vinaya and Darbelnet's method because it is one of the most used and useful methods in this domain. In this article, we try to demonstrate which strategies the translators use in order to convey the meanings and to respect the structures of the text. In fact, the principal question we tried to answer to is: why translator chooses some structures and refuses the others? Finally, it is concluded that the product-based translation of this book seeks to attract Persian speakers and make them comprehend the materials as efficiently as possible.

**Keywords:** Balaÿ, Ghavimi, Persian Novel, Darbelnet, Vinay.

---

\* Assistant Professor of French Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran,  
r\_ghasemi@sbu.ac.ir

Date received: 2020-05-23, Date of acceptance: 2020-09-06

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## بررسی کتاب پیدایش رمان فارسی براساس نظریه وینی و داربلنه

روح‌اله قاسمی\*

### چکیده

کریستف بالایی یکی از ایران‌شناسانی است که مدت‌های طولانی از عمر خود را صرف مطالعه ادبیات فارسی نمود و حاصل آن هم کتابی شد با عنوان *La genèse du roman persan moderne* که مهوش قویمی و نسرین دخت خطاط آن را به فارسی برگرداندند. مطالعه ترجمه این کتاب و مقایسه آن با متن فرانسوی از این لحاظ که موضع‌گیری‌های مترجمان را در برابر متن در چالش‌های گوناگون نشان می‌دهد می‌تواند برای دانشجویان و علاقه‌مندان ترجمه جالب باشد. در تحلیل این متن از روش وینه و داربلنه استفاده شده که یکی از نظریه‌های پرکاربرد در این زمینه است. در این مقاله تلاش می‌شود نشان دهیم که مترجم از چه راه‌کارهایی استفاده می‌کند تا خواننده را بیش‌تر با متن هم‌راه کند و پیام موجود در آن را بهتر منتقل نماید. درحقیقت تلاش می‌کنیم به این سؤال اساسی پاسخ دهیم که مترجم چرا به چنین انتخاب‌هایی دست می‌زند و هدف او از کاربرد یک ساختار، یک فعل، یا یک عبارت چیست؟ درنهایت هم این نتیجه به دست می‌آید که ترجمه مقصد‌گرای این کتاب به دنبال جلب نظر خواننده فارسی‌زبان و فهماندن مطالب کتاب به فارسی‌ترین شکل ممکن است.

**کلیدواژه‌ها:** کریستف بالایی، مهوش قویمی، رمان فارسی، داربلنه، وینه.

---

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، r\_ghasemi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۶

## ۱. مقدمه

زمانی که سخن از ترجمه به میان می‌آید، اولین و ساده‌ترین تعریفی که به ذهن می‌رسد می‌تواند چنین باشد: «برگردان یک متن از زبانی به زبان دیگر». این جمله با این‌که پایه و اساس عمل ترجمه را تشکیل می‌دهد، اما می‌تواند مبهم و چندپهلوی هم باشد؛ چراکه به درستی ویژگی‌های عمل ترجمه خصوصیات و الزامات ترجمه درست را تعیین نمی‌کند. اندیشیدن در مورد معیارهای ترجمه درست از نیمه دوم قرن گذشته رواج بیش‌تری گرفت و ذهن بسیاری از محققان علوم زبان و علوم‌شناختی را معطوف خود کرد. افرادی چون شلایرماخر (Schleiermacher) و اشگل (Schlegel) را می‌توان از پیش‌گامان ترجمه‌شناسی دانست؛ «در این دوره محققان تأکید بسیاری بر جنبه تجربی ترجمه و نقش مترجم داشتند». از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، با ظهور محققانی نظیر اشتاینر (Steiner) شاهد عصر جدیدی از مطالعات ترجمه هستیم که کم‌وبیش با نوعی تفکر هرمنوتیکی روی ترجمه هم‌راه است و بدین ترتیب، ترجمه به یکی از مسائل اساسی در علوم تبدیل می‌شود و ترجمه‌شناسی تبدیل به علمی می‌گردد که هدفش روشن کردن زوایای گوناگون عمل ترجمه و راه‌کارهایی برای «زندگی بین زبان‌های مختلف» است (Guidère 2016: 21).

بعدها با نظریه‌پردازانی هم‌چون لدمیرال (Jean-René Ladmiral) نظریه ترجمه مقصدگرا و مبدأگرا مطرح شد و افرادی هم‌چون وینه (J.-P. Vinay) و داربلنه (J. Darbelnet) از منظر سبک‌شناسی به ترجمه نگریستند. اما وجه مشترک همه آن‌ها یک چیز بود: یافتن معیاری مناسب و درست برای سنجش ارزش یک ترجمه. دشواری کار آن‌جایی خود را نشان می‌داد که محقق باید با نیروی ناشناخته‌ای به نام انسان، که سرشار از توانایی‌های بسیار است، روبه‌رو گردد. هرچند با پیشرفت تکنولوژی ماشین‌های مترجم هم هر روز جای خود را بیش‌تر در این مقوله باز می‌کنند، اما هم‌چنان انسان حرف اول را در ترجمه می‌زند.

با این‌که ترجمه هیچ‌گاه محدود به علومی خاص نبوده و مترجمان مختلف در زمینه‌های بسیار متنوع فعال بوده‌اند، اما دشواری تحلیل و بررسی یک اثر ترجمه‌شده آن‌جا ملموس‌تر و پررنگ‌تر می‌شود که سخن از ترجمه علوم انسانی در میان باشد؛ و طبیعتاً تحلیل یک اثر ترجمه‌شده به وسیله استادانی که خود از بزرگان این رشته هستند کاری بسیار دشوار و حساسیت‌برانگیز می‌تواند باشد.

در بین کتاب‌های مربوط به ادبیات فارسی که غیرایرانیان نوشته‌اند و بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند باید به کتاب *La genèse du roman persan moderne* نوشته کریستف بالابی

(Christophe Balajy) اشاره کرد. این کتاب در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷ ش) به چاپ رسید. نویسنده کتاب تلاش می‌کند تا با بررسی داستان‌های مختلف فارسی نحوهٔ شکل‌گیری و ساختارهای آن‌ها را با یک‌دیگر مقایسه کند و درنهایت به بررسی نحوهٔ حضور شخصیت‌ها در داستان بپردازد. از این منظر که این کتاب یکی از مهم‌ترین کتاب‌های نوشته‌شده به‌وسیلهٔ یک فرد غیرایرانی در مورد رمان فارسی است اهمیت بسیاری دارد؛ چراکه باوجود این که مطالب و کتب بسیاری در مورد شعر فارسی نگاشته شده است، اما به‌نظر می‌رسد مطالعات انجام‌شده در زمینهٔ رمان بسیار محدود باشند. این کتاب را همان سال مهوش قویمی و نسرین دخت خطاط به فارسی برگرداندند و با عنوان *پیدایش رمان فارسی* در ایران منتشر کردند. هدف از نگارش این مقاله این است که بعد از گذشت بیش از دو دهه از انتشار این کتاب، نگاهی اجمالی به ترجمهٔ فارسی آن داشته باشیم تا به بررسی نقاط ضعف و قوت آن بپردازیم.

در این مقاله تلاش خواهیم کرد مدلی برای نحوهٔ ترجمهٔ این کتاب ارائه کنیم تا از طریق آن بتوان نگاه و نظرات مترجمان را در مورد ترجمهٔ اثر ادبیاتی (و نه ادبی) به‌دست آورد. هدف از ارائهٔ این تحلیل فقط بررسی درستی یا نادرستی معادلات انتخاب‌شده و سنجیدن ترجمه براساس دو معیار خوب یا بد نیست، بلکه نویسندهٔ این تحقیق تلاش می‌کند چگونگی ترجمهٔ این کتاب را واکاوی نماید و دیدگاه‌های مترجمان را از خلال ترجمه‌شان روشن سازد. درحقیقت، برخلاف بسیاری از تحلیل‌های دیگر، که این دو سؤال اساسی را مدنظر قرار می‌دهند: «چگونه باید باشد؟» و «چگونه است؟» (حقانی ۱۳۸۶: ۱۷۲)، این تحقیق به‌دنبال پاسخ به یک سؤال اساسی است: «چرا چنین است؟». درواقع، با بهره‌گیری از روش‌های مختلف نقد ترجمه تلاش می‌کنیم هدف مترجم را از نحوهٔ گزینش واژه‌ها و ترجمهٔ عبارت‌ها بفهمیم و به این سؤال اساسی پاسخ دهیم که مترجم در پس چنین انتخاب‌هایی در پی چه بوده است؟ درحقیقت، این تحقیق از مطالعهٔ ساختاری صرف کمی پا را فراتر می‌نهد تا به جنبه‌های انسانی تر کار بپردازد. به این معنی که مترجم، به‌عنوان یک انسان که قصد ترجمهٔ متنی را دارد که توسط انسان نوشته شده، از چه روش‌هایی برای انتقال این معنا استفاده می‌کند. درحقیقت، هدف اصلی این است که بدانیم چرا مترجم از چنین ساختارهایی استفاده کرده و چه هدفی را دنبال می‌کرده است؟

برای رسیدن به این هدف طبیعی است که استفاده از یک ابزار تحلیلی به‌تنهایی نمی‌تواند کارگشا باشد. به‌همین دلیل، در این مقاله تلاش شده است تا نظریهٔ وینه و

داربلنه به عنوان نظریه اصلی در نظر گرفته شود و برای تکمیل نظرات و تدقیق آرا، در صورت لزوم، از روش‌های دیگری هم در کنار آن استفاده شده است. باین حال، باید چنانچه لدمیرال بیان کرده، از یک «تروریسم نظریه‌گرا» (Ladmiral 1979: 8) پرهیز کنیم؛ چراکه علوم زبان‌شناسی به تنهایی نمی‌توانند روشی جامع و کامل برای تحلیل یک ترجمه ارائه دهند.

## ۲. نظریه و تحلیل

باتوجه به این که روش تحلیلی که داربلنه و وینه ارائه کرده‌اند بسیار مورد توجه محققان قرار گرفته و در ایران هم مقالات متعددی با موضوع کاربست این روش روی متون مختلف نوشته شده‌اند، شاید توضیح مفصل و طولانی تمامی هفت موردی که در این روش ذکر شده‌اند توضیح واضح‌تر باشد؛ به همین دلیل، تنها به توضیح کوتاهی در هر مورد اکتفا می‌کنیم و به ارائه نمونه‌ای از متن یادشده می‌پردازیم. البته ذکر این نکته هم ضروری است که از بین هفت مقوله‌ای که وینی و داربلنه ذکر می‌کنند، برای تعادل (equivalence)، موارد قابل‌ذکری که بتوان آن‌ها را مورد تحلیل قرار داد دیده نشد.

### ۱,۲ ترجمه مستقیم

۱. وام‌گیری (emprunt) به مقوله‌ای گفته می‌شود که مترجم در زبان مقصد با نقصان کلمات مناسب برای بیان برخی ایده‌ها روبه‌رو می‌شود و لذا تلاش می‌کند تا با استفاده از زبان مبدأ به رفع این نقصان بپردازد. درحقیقت، این مقوله زمانی رخ می‌دهد که واژه معادل مناسب در زبان مقصد وجود نداشته باشد و مترجم از همان واژگان اولیه در ترجمه خود استفاده می‌کند. وام‌گیری گاه آنقدر متعدد و فراوان می‌شود که گاه از خلال ترجمه وارد زبان مقصد می‌شود (Vinay and Darbelnet 1977: 47). بهترین نمونه در این مقوله اسامی خاص هستند که مترجم به‌ناچار نحوه تلفظ آن‌ها را از زبان فرانسه به‌عاریت گرفته است؛ اما نحوه برخورد مترجم با این اسامی جالب توجه است.

مترجم در برخورد با این اسامی به روش‌های مختلف رفتار کرده است:

- افزودن نام:

Le voyage autour du monde en quatre-vingts jours de Verne, Robinson Crusoe de Defoe ou Les voyages de Gulliver de Swift” (Balaÿ 1988: 60).

بررسی کتاب *پیدایش رمان فارسی* براساس نظریه وینی و داربلنه (روح‌اله قاسمی) ۲۷۷

سفر به دور دنیا در هشتاد روز اثر ژول ورن، رومسون کروزر و اثر دانیل دفو یا سفرهای گالیور اثر جانانان سویفت (بالایی ۱۳۷۷: ۷۱).

چنان‌که دیده می‌شود، نویسنده فرانسوی زبان به دلیل این‌که این نام‌ها برای خوانندگان بسیار آشنا هستند نیازی ندیده که نام آن‌ها را هم ذکر کند و فقط به نام خانوادگی بسنده کرده است. اما مترجم هم چنان برای این‌که خواننده دچار ابهام نگردد، نام آن‌ها را هم ذکر می‌کند. چراکه بسیاری از نویسندگان با نام خانوادگی به تنهایی خیلی شناخته شده نیستند مانند ژول ورن و خواننده فارسی زبان عادت دارد نام آن‌ها را کامل بشنود.

- جای‌گزینی حرف اول با نام کامل:

افزودن نام نویسنده را در بخش دیگری از کتاب به صورت دیگری می‌توانیم مشاهده کنیم:

De la période précédente, une bonne part des auteurs se maintiennent tels qu'A. Dumas et J. Verne, Ponson du Terrail et E. Sue, V. Hugo et Bernardin de Saint-Pierre." (Balaÿ 1988: 61).

بسیاری از نویسندگان دوره پیشین، از جمله الکساندر دوما، ژول ورن، پسون دوترای، اوژن سو، ویکتور هوگو و برناردن دو سن پی‌یر، موقعیت سابق خود را حفظ می‌کنند (بالایی ۱۳۷۷: ۷۳).

در این جا هم باین‌که نویسنده فقط به ذکر حرف اول نام نویسنده اکتفا کرده، اما مترجم نام آن‌ها را کامل ترجمه کرده است.

- عدم تغییر در نام نویسنده:

با وجود این، استراتژی‌های فوق همه‌جای متن رعایت نمی‌شوند و گاه دیده می‌شود که اسامی دقیقاً به همان شکل متن مبدأ ترجمه می‌شوند:

C'est pourquoi il n'y a rien d'étonnant, en définitive, à voir mettre sur le même plan Voltaire, Fénelon et Dumas" (Balaÿ 1988: 59).

پس در نهایت جای تعجب نیست که ولتر، فنلون و دوما را در یک سطح قرار داده باشند (بالایی ۱۳۷۷: ۷۰).

چنان‌که می‌بینیم، مترجم حتی در مورد اسامی کم‌تر شناخته شده مانند «فِنلون» توضیح بیش‌تری نمی‌دهد و حتی از ذکر نام لاتین این نویسندگان در پانویس هم خودداری

می‌کند. شاید اگر در مورد همه اسامی خاص مترجم با یک رویه خاص و هماهنگ رفتار می‌کرد، ترجمه یک‌دست‌تر و متناسب‌تری به دست می‌آمد.

۲. «ترجمه مستقیم یا واژه‌به‌واژه (Traduction littérale ou mot à mot) زمانی اتفاق می‌افتد که زبان دوم در دو سطح واژگان و ساختار قابلیت تناظر با زبان مبدأ را داشته باشد. درحقیقت بدون نیاز به تغییر ساختار نحوی جمله بتوان آن را به معادل‌های مناسب و صحیح به زبان دوم برگرداند» (Vinay and Darbelnet 1977: 48).

با بررسی متن کتاب *پیدایش رمان فارسی* موارد بسیاری از این مقوله را می‌توان یافت. به‌عنوان مثال:

Si quelques auteurs se maintiennent, d'autres disparaissent, de nouveaux font leur entrée sur la scène littéraire" (Balaÿ 1988: 60).

اگرچه برخی از نویسندگان جایگاه خود را حفظ می‌کنند، لیکن برخی دیگر از دور خارج می‌شوند و نویسندگان جدیدی در صحنه ادبی ظاهر می‌گردند (بالایی ۱۳۷۷: ۷۱-۷۲).

همان‌طور که دیده می‌شود، از لحاظ چینش واژگان و نیز ساختار جمله تا حدود زیادی این دو جمله با یک‌دیگر تطابق دارند و می‌تواند نمونه‌ای از یک ترجمه لفظ‌به‌لفظ باشد. درحقیقت، این روش از ترجمه به مترجم اجازه داده تا با رعایت محدودیت‌ها و ویژگی‌های دو زبان، بدون این که به فرم اصلی جمله آسیبی وارد شود یا معنای آن دچار نقصان شود، عمل ترجمه انجام گردد.

باین حال، باید به برخی موارد هم اشاره شود که شاید مهم‌ترین آن‌ها علائم سجاوندی جمله هستند. در جمله فرانسوی، دو بار از ویرگول استفاده شده، چراکه کل جمله از سه عبارت متفاوت تشکیل شده است که توالی آن‌ها یکی پس از دیگری معنای کل جمله را تولید می‌کند؛ اما در ترجمه فارسی این علائم حذف شده‌اند. برای ایجاد ارتباط بین جملات، یک بار از کلمه ربط «لیکن» و یک بار هم از حرف ربط «و» استفاده شده است. علت کاربرد چنین کلماتی را شاید بتوان با ساختار شرطی جمله توضیح داد؛ در زبان فارسی «اگرچه» نشان‌دهنده نوعی تعارض یا تضاد در دو عبارت است. در لغت‌نامه دهخدا هم واژه «باوجوداین‌که» و «هرچندکه» به‌عنوان معادل آن ذکر شده است.<sup>۱</sup> به‌عنوان مثال، «اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است/ به‌وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی» (نظامی). باین وصف، در این جمله که با «اگرچه» آغاز شده باید منتظر



نوعی تضاد در دو طرف عبارت باشیم. این تضاد را در جمله مبدأ با ویرگول نشان داده‌اند، اما مترجم ترجیح داده واضح‌تر و روشن‌تر این تعارض بین دو جمله را نشان دهد و به همین دلیل از «لیکن» به جای ویرگول استفاده کرده است. اما در قسمت انتهایی جمله فارسی، حرف ربط «و» نوعی دوگانگی معنایی در متن به وجود آورده است. گویی ظهور نویسندگان جدید نتیجه خروج عده‌ای دیگر بوده است. درحالی‌که در متن فرانسوی، این دو عبارت در دنباله عبارت اول استفاده می‌شوند و نشان‌دهنده تعارض با قسمت اول هستند. به نظر می‌رسد که اگر مترجم به جای «و» از همان ویرگول استفاده می‌کرد و در عبارت سوم حرف اضافه «هم» را اضافه می‌کرد، به راحتی دوپهلوبودن متن و ابهام آن از بین می‌رفت.

این تکنیک بیش‌تر در مورد زبان‌های هم‌خانواده و هم‌فرهنگ کاربرد دارد و نشان‌دهنده هم‌پوشانی بیش‌تر این زبان‌هاست. شهریار نیازی معتقد است: «در مورد زبان‌های شرقی و غربی، که اغلب هم‌خانواده نیستند، احتمال دارد به کارگیری این تکنیک به نتایج قابل‌قبولی منجر نشود» (۱۳۹۸: ۵۹).

به همین دلیل، مترجم ناچار است به برخی تغییرات جزئی دست بزند تا بتواند ترجمه درستی ارائه دهد. در واقع، مترجم در عین حال که عبارت فارسی را به درستی جایگزین عبارت فرانسه کرده، اما تغییر علائم سجاوندی نوعی دگرگونی نامحسوس در زاویه دید جمله به وجود آورده است.

۳. گرت‌برداری (calque): وینه و داربلنه در این دسته‌بندی به مواردی اشاره می‌کنند که مترجم ناچار است با حفظ ساختارهای دستوری زبان مبدأ اجزای یک عبارت را به صورت کلمه‌به‌کلمه ترجمه کند. از این روش در مواردی استفاده می‌شود که عبارت‌های زبان مبدأ معادل خاصی در زبان مقصد ندارند و مترجم باید به ساختن معادل‌های مناسب اقدام کند. مثال‌های بارز این نظریه اصطلاحاتی مانند آسمان‌خراش (gratte-ciel) یا سیب‌زمینی (pomme de terre) هستند.

در مورد ترجمه کتاب حاضر موارد جالبی به چشم می‌خورند. برای نمونه، در صفحه ۹۳ از متن اصلی دو اصطلاح ترکیبی دیده می‌شوند: «cadre romanescque» و «forme romanescque»؛ این دو اصطلاح عملاً معادل خاصی در فارسی ندارند و به یکی از فاکتورهای دخیل در رمان‌نویسی اشاره می‌کنند. مترجم ناچار است که یک اصطلاح جدید به کار برد تا هم مفهوم مورد نظر را منتقل کند و هم این که ساختارهای زبان مبدأ را حفظ نماید. معادل‌های به کار گرفته شده به ترتیب به صورت «چهارچوب رمانی» و «صورت رمانی»

در صفحه ۱۰۲ متن فارسی استفاده شده‌اند. این دو عبارت اسمی از یک اسم و یک صفت ترکیب شده‌اند که البته نکته جالب در ساختار صفتی است که از زبان فرانسه به عاریت گرفته شده است. درحقیقت، مترجم از یک اسم خارجی به همراه پسوند صفت‌ساز فارسی بهره گرفته است. درواقع، می‌توان گفت که همین صفت خود نمونه جالبی از کاربرد وام‌گیری (emprunt) در گرده‌برداری است.

## ۲,۲ ترجمه غیر مستقیم (traduction oblique)

۱. جابه‌جایی / ترانهشتی (transposition)

به مقوله‌ای گفته می‌شود که مترجم بدون تغییر در معنای کلمات، نوع و نقش دستوری آن‌ها را تغییر می‌دهد. به‌عنوان مثال از اسم به‌جای فعل یا از صفت به‌جای قید استفاده می‌کند. این مقوله به دو دسته اجباری و اختیاری تقسیم می‌شود که جابه‌جایی اختیاری زمانی رخ می‌دهد که مترجم امکان ترجمه لفظ به لفظ را دارد، اما ترجیح می‌دهد ساختار آن را عوض کند؛ اما در جابه‌جایی اجباری، مترجم به دلیل محدودیت‌های زبان مقصد، چاره‌ای جز تغییر ساختار دستوری کلمات ندارد (Vinay and Darbelnet 1977: 50).

Descriptions des sources et méthode (Balajı: 49).

توصیف سرچشمه‌ها و روش‌ها (بالایی ۱۳۷۷: ۵۱).

در این مثال، تغییر مقوله دستوری جمع و مفرد را شاهد هستیم. از طرفی کلمه descriptions به‌صورت جمع ترجمه شده و از طرف دیگر کلمه مفرد méthode به‌شکل جمع ترجمه شده است. با توجه به این که کاربر زبان فارسی عادت به استعمال کلمات یک‌شکل در کنار یک‌دیگر دارد، به‌نظر می‌رسد که مترجم تلاش کرده تا با کاربرد دو اسم جمع در کنار یک‌دیگر هم‌آوایی بیش‌تری در متن به‌وجود آورد و با استفاده از آن متن زیباتری ارائه کند. البته این کاربرد می‌تواند در نهایت به درک دیگری از این عبارت منجر گردد. در ساختار فرانسوی کلمه «توصیف» و «سرچشمه‌ها» با حرف اضافه «de» به هم پیوند خورده‌اند و نوعی ترکیب اضافی را به‌وجود آورده‌اند و از اسم دیگر یعنی «méthode» جدا می‌شوند. درحقیقت، در عنوان این بخش از کتاب دو گروه اسمی (groupe nominal) می‌بینیم. گروه اول به‌طور جداگانه از دو اسم و گروه دوم از یک اسم تشکیل شده است. درحقیقت، حرف اضافه «de» دیگر قابل‌بسط برای دو اسم نیست. در حالی که در ترجمه چنین استنباط

می‌گردد که کلمه «توصیف» هم برای «سرچشمه‌ها» و هم برای «روش‌ها» استفاده شده است. شاید اگر کلمه «روش‌ها» به همان شکل مفرد به کار می‌رفت، این دوگانگی معنایی کم‌رنگ‌تر می‌شد.

«جابه‌جایی مقوله بسیار مهم و چشم‌گیری در ترجمه است؛ به صورتی که می‌توان آن را متداول‌ترین تغییر ساختاری انجام‌گرفته توسط مترجمان در نظر گرفت» (ماندی ۱۳۹۱: ۱۰۹). در بخش دیگری از این کتاب به این جمله برمی‌خوریم:

Quand on entreprend une étude de ce genre, on croit toujours nécessaire de restreindre le champ d'observation, croyant par là se garantir toute la précision et la rigueur voulues (Balaÿ 1988: 52).

زمانی که چنین پژوهشی را آغاز می‌کنیم همواره بر این باور هستیم که باید نظرگاه خود را محدود سازیم و می‌پنداریم که بدین ترتیب تمام صحت و دقت لازم را تضمین کرده‌ایم (بالایی ۱۳۷۷: ۵۵).

مترجم تلاش کرده تا آن‌جا که ساختارهای زبان فارسی امکان می‌دهند، متن فارسی را براساس متن فرانسوی تنظیم و ترجمه کند و بدین ترتیب نه تنها پایبندی خود را به معنا حفظ کرده، بلکه در فرم جملات هم تا جایی که امکان داشته تلاش کرده تا ساختار متن مبدأ حفظ گردد.

در این بین مواردی هم دیده می‌شوند که درخور توجه هستند. برای مثال، فعل croire به معنی «باورداشتن، معتقدبودن، و اعتقاد داشتن» است، اما مترجم با تغییر ساختار آن در ترجمه، از عبارت «بر این باور هستیم» استفاده کرده است. در این مورد می‌توان نمونه‌ای از ترانهش (transposition) را دید که خود باعث ایجاد لایه دیگری از زبان در متن می‌شود: یک فعل با عبارت اسمی خود جای‌گزین می‌شود و مترجم ناچار است فعل متناظر با آن را استفاده کند. «باورداشتن» نوعی هم‌آیند (collocation) است، به همین دلیل، نمی‌توان ساختار آن را تغییر داد. درحقیقت، در این مورد با تبدیل فعل به نوعی ساختار ربطی (با استفاده از فعل ربط «بودن») متن ترجمه از سطح زبانی بالاتری برخوردار شده است؛ به این معنا که معادل‌های فعلی «croire» مانند «معتقدبودن» به خودی خود در سطح زبان روزمره استفاده نمی‌شوند و به جای آن از جای‌گزینی مانند «فکرکردن» استفاده می‌شود. درحقیقت، اگر گویشور زبان فارسی به جای این که بگوید: «من فکر می‌کنم»، بگوید: «من معتقد هستم» یا «من باور دارم»، سطح زبان خود را از زبان عامیانه و روزمره بالاتر برده و به سطح زبان

رسمی نزدیک کرده است. حال اگر به جای این افعال ساختار مورد استفاده در این متن را به کارگیرد، باز هم سطح زبان نوشتار از سطح رسمی بالاتر رفته و به زبان ادبی نزدیک شده است.

اما در زبان فرانسه فعل croire در هر سه سطح کاربرد دارد:

Ce que la bouche s'accoutume à dire, le cœur s'accoutume à le croire (Baudelaire).

آنچه که دهان به گفتنش عادت دارد، قلب به باور کردنش عادت دارد (بودلر).

Nous savons bien que nous mourrons, mais nous ne le croyons pas (Bourget).

ما می‌دانیم که خواهیم مرد، اما آن را باور نداریم (بورژ).

Je n'aurais jamais cru que l'on pût tant souffrir (Musset).

هرگز فکر نمی‌کردم که می‌توان تا این حد زجر کشید (موسه).

درحقیقت، تفاوت بین دو زبان به مترجم این اجازه را می‌دهد که باتوجه به شرایط متن یکی از جنبه‌های فعل را در نظر گیرد و سطح زبان متن خود را تغییر دهد. به بیان دیگر، برای یافتن معادل فعل «croire» مترجم با چند گزینه روبه‌روست که هر یک از آن‌ها نشان دهنده نوعی تفاوت در نگرش نویسنده یا مترجم است. آنچه داربلنه واحدهای معنایی (unités sémantiques) می‌نامد در این مورد با یک سه‌گانه معنایی روبه‌روست که هر یک از آن‌ها کارکرد ویژه خود را در متن دارند.

۲. تغییر بیان (modulation) به مقوله‌ای گفته می‌شود که مترجم تغییری جزئی در زاویه دید پیام ایجاد می‌کند. درحقیقت، گاه در یک ترجمه لفظ به لفظ یا در یک مورد جابه‌جایی ممکن است ترجمه به‌درستی صورت گرفته باشد، اما نحوه بیان آن متفاوت باشد (Vinay and Darbelnet 1977: 51).

اهمیت مقوله تغییر بیان تاحدی است که به گفته ماندری، وینه و داربلنه از آن به‌عنوان محکی برای مترجم شایسته سخن می‌گویند (ibid.). درمورد کتاب حاضر، باتوجه به این‌که حجم مطالب آن بسیار زیاد است، نویسنده تلاش کرده تا با در نظر گرفتن عنوان‌ها و نیز زیرعنوان‌های مختلف، مطالب را منسجم‌تر و دسته‌بندی‌شده‌تر به خواننده ارائه کند. ترجمه عناوین بخش‌های مختلف این کتاب هم می‌تواند حاوی مطالب جالبی باشد. به‌عنوان نمونه، در صفحه ۵۹ کتاب اصلی یک عنوان بدین صورت دیده می‌شود:

Auteurs traduits

Première partie: des origines à 1900

این قسمت در ترجمه فارسی در صفحه ۶۹ بدین صورت برگردان شده است:

۱-۳-۳ نویسنده‌گانی که آثارشان ترجمه شده است.

۱-۳-۳-۱ اولین دوره: از آغاز تا سال ۱۲۹۷ ش / ۱۹۰۰ م.

در این قسمت از ترجمه می‌توان به چند نکته اساسی اشاره کرد:

عنوان این قسمت در زبان فرانسه از عبارت اسمی متشکل از یک اسم و یک صفت تشکیل شده است. صفت به‌کاررفته ریشه فعلی دارد و درحقیقت نقش صفت مفعولی بازی می‌کند. به همین دلیل، باین‌که هیچ فعلی در این بخش استفاده نشده، اما به راحتی معنای فعلی در وجه مجهول را می‌توان از آن استنتاج کرد.

اما در متن ترجمه‌شده شرایط متفاوت است. مترجم یک عبارت اسمی را با یک جمله جایگزین کرده و این همان جنبه اجباری عمل است؛ چراکه ترجمه مستقیم آن عبارت (نویسندگان ترجمه‌شده) در زبان فارسی متداول نیست. پس به دلیل این‌که گویشوران زبان فارسی از این ساختار استفاده نمی‌کنند، مترجم مجبور به تغییر ساختار عبارت شده است. اما برای بهتر کردن معنای جمله، مترجم مجبور شده که کلمه «آثارشان» را هم به متن خود اضافه کند. این اضافه کردن معنا را روشن‌تر کرده، اما یک تغییر ساختاری دیگر هم در مقایسه با متن فرانسوی ایجاد کرده است. در متن اولیه، عمل ترجمه کردن به نویسندگان برمی‌گردد؛ اما در عبارت فارسی، عمل ترجمه به آثار نویسندگان برمی‌گردد.

در قسمت دوم، یعنی در زیرعنوان، باز هم با عمل اضافه کردن (ajout) مواجهیم. مترجم معادل فارسی سال ۱۹۰۰ میلادی را در متن اضافه کرده است. تنها دلیلی که می‌توان برای این کار ذکر کرد این است که مترجم تلاش کرده متن را فارسی‌تر کند تا قابل درک‌تر باشد. بدین ترتیب، خواننده سردرگمی کم‌تری احساس می‌کند و علاوه بر آن، با توجه به این‌که این کتاب در مورد ادبیات فارسی نوشته شده، شاید چنین افزودنی‌هایی خواننده را بیش‌تر در مسیر متن نگه دارد و جنبه فارسی‌تری به متن ببخشد.

همین مسئله را در ادامه این بخش هم می‌بینیم، با این تفاوت که مترجم دیگر حتی سال میلادی را ذکر نمی‌کند و فقط به ذکر تاریخ شمسی اکتفا می‌کند. درعین حال که این مسئله می‌تواند به درک بهتر متن کمک کند، این خطر وجود دارد که جنبه ترجمه کار فراموش

شود و کم‌کم خواننده خود را در برابر متنی ببیند که گویی به فارسی نوشته شده است. اگر کسی فقط همین چند صفحه از کتاب را ببیند، با دیدن این تاریخ‌های شمسی شاید گمان کند که این کتاب به فارسی نوشته شده است. مانند:

Deuxième période: 1900-1921 (Balaÿ 1988: 60).

دومین دوره: ۱۲۷۹ تا ۱۳۰۰ ش (بالایی ۱۳۷۷: ۷۱).

[...] dans les années 30 [...] (Balaÿ 1988: 61).

در سال‌های ۱۳۱۰ [...] (بالایی ۱۳۷۷: ۷۲).

Troisième période: 1921-1940 (Balaÿ 1988: 61).

سومین دوره: ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۹ ش (بالایی ۱۳۷۷: ۷۲).

در این زمینه اگر بحث وفاداری به متن را در نظر بگیریم، باید این نکته را در نظر گرفت که وفاداری فقط ترجمه لفظ به لفظ متن نیست. همان‌طور که متیو گیدر (Mathieu Guidère) معتقد است: «روش ترجمه با توجه به ماهیت متن مبدأ تعیین می‌گردد. این همان روشی است که به وسیله جریان کارکردگرا (fonctionnaliste) در آلمان در قرن بیستم بر آن تأکید می‌شود» (2013: 31-32). به عبارت دیگر، در مورد وفاداری مترجم نمی‌توان نسخه واحدی برای تمامی متون در نظر گرفت و معیار تام و تمامی ارائه کرد که ارزش ترجمه متون گوناگون را بتوان با آن سنجید. در واقع، مفهوم وفاداری دیگر آن چیزی نیست که در گذشته عنوان می‌شد و بیش‌تر همانندی لفظ به لفظ را مدنظر داشت. امبرتو اکو (Umberto Eco) در این زمینه معتقد است:

مفهوم وفاداری از این اعتقاد ناشی می‌شود که ترجمه یکی از اشکال تعبیر متن (interprétation) است و باید همواره به دنبال [...] نه تنها خواسته نویسنده، بلکه خواسته متن باشد؛ یعنی همان چیزی که متن در مورد زبانی که به آن زبان نوشته شده یا فرهنگی که از آن نشئت می‌گیرد به ما می‌گوید یا به ذهن ما متبادر می‌سازد (۲۰۰۶: ۱۸).

### ۳. همانندسازی (adaptation)

گاهی موقعیتی که در تولید یک پیام استفاده شده در زبان مقصد وجود ندارد و باید این پیام با بازسازی موقعیت دیگری که به عنوان معادل در نظر گرفته می‌شود انتقال یابد (Vinay

52-53: 1977) and Darbelnet). درحقیقت، همانندسازی هم نوع خاصی از تعادل است که در موقعیت‌ها رخ می‌دهد. درحقیقت، مترجم تلاش می‌کند تا با تغییر ارجاعات فرهنگی در یک متن، معادل مناسبی را برای ارجاعاتی بیابد که در فرهنگ مقصد وجود ندارد (Munday 2012: 111). از این روش در ترجمه برخی اشعار یا ضرب‌المثل‌ها استفاده می‌شود. به‌عنوان نمونه، ضرب‌المثل فرانسوی «Le chat échaudé craint l'eau froide» در صورت ترجمه لفظ‌به‌لفظ به این شکل بیان می‌شود: «گرچه داغ‌شده از آب سرد می‌ترسد». چنان‌که دیده می‌شود، ارجاعات معناساز فارسی برای بیان همین معنا متفاوت‌اند و از معادل «مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد» برای انتقال این تصویر استفاده می‌شود. درمورد کتاب *پیدایش رمان فارسی*، یکی از مواردی را که شاید بتوان نمونه این مقوله دانست قسمتی از متن است که در صفحه ۵۸ کتاب اصلی آمده است:

Cette période a été suffisamment décrite aux moins pour le domaine français dans l'ouvrage de Dâvud Navvâbi 1984 pour que nous nous étendions plus sur ce sujet

\*\*\*

Il ressort des remarques précédentes que les deux premières périodes sont, en fait le prolongement l'une de l'autre.

مترجم باتوجه‌به کلیت معنای این قسمت ترجیح داده است که به‌جای سه ستاره‌ای که دو قسمت متن را از یک‌دیگر جدا می‌کنند در صفحه ۶۸ عنوان «نتیجه» را برای این قسمت در نظر بگیرد. به‌نظر می‌رسد که باز هم تلاش مترجم بر این بوده که به خواننده فارسی‌زبان در خوانش متن کمک کند تا فهم متن با چالش کم‌تری روبه‌رو گردد. درواقع، مفهومی را که یک فرانسه‌زبان از دیدن علامت سه ستاره درک می‌کند مترجم فارسی همان معنا را با یک کلمه انتقال داده تا بتواند همان تصویر ذهنی را در خواننده فارسی‌زبان ایجاد کند. شاید بتوان این مسئله را متناظر با نظریه ژیل درمورد مدل‌های تلاش قابل‌توجیه دانست: هرچه بار شناختی کم‌تری بر ذهن وارد گردد، کارکرد آن بهتر و آسان‌تر می‌شود (Gile 1985: 44-48).<sup>۲</sup> این مسئله نه‌تنها درمورد ترجمه، بلکه درمورد خوانش متن نیز صادق است. درواقع، مترجم تلاش کرده تا با دسته‌بندی قسمت‌های مختلف متن قسمتی از بار نویسنده را هم به دوش بکشد. بدین ترتیب، خواننده فارسی‌زبان به‌جای دیدن سه ستاره (\*\*\*) که فقط نشان‌دهنده جدایی بین دو قسمت از یک متن است، با کلمه «نتیجه» مواجه می‌گردد و بدین ترتیب هم برای پایان متن آماده می‌شود و هم برای درک خلاصه آن‌چه قبلاً در متن گفته شده است.

### ۳. نکته آخر

با وجود همه تحلیل‌ها و توضیحات ارائه‌شده و نیز تطابق‌های صورت‌گرفته بین دو متن، هنوز یک سؤال ذهن‌نگارنده این‌سطور را، که افتخار شاگردی هردو استاد گرامی را داشته، به خود مشغول می‌کند و پاسخی برای آن پیدا نشده است: چرا مترجمان محترم در عنوان کتاب صفت «مدرن» را حذف کرده‌اند؟ آیا کریستف بالایی به تقسیم‌بندی زمانی خاصی قائل بوده که مترجم‌ها نبوده‌اند؟ آیا تعریفی که بالایی از «مدرن» داشته با انگاشته‌های مترجم‌ها هم‌خوانی نداشته؟ یا این‌که اساساً به‌نظر مترجم‌ها نمی‌توان چنین تفکیکی قائل شد؟

### ۴. نتیجه‌گیری

کتاب *پیدایش رمان فارسی* یکی از مهم‌ترین منابع خارجی است که در مورد ادبیات فارسی نگاشته شده است. در این مقاله تلاش شد تا تنها با چند مثال از ترجمه این کتاب به بررسی دیدگاه مترجم پردازیم. چنان‌که ژرژ موئن معتقد است: «مشکلات مربوط به ترجمه در وهله اول در چهارچوب علم زبان‌شناسی قابل‌بحث هستند» (1963: 17). می‌توان با بررسی چند نمونه به این نتیجه رسید که مترجم همواره تلاش کرده خواننده را پیش‌روی خود داشته باشد و عمل خوانش را تسهیل کند. بدین ترتیب، فهم متن هم آسان‌تر می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، نمونه‌هایی که مورد مطالعه قرار گرفتند به‌خوبی نشان‌دهنده جهت‌گیری مقصدمدار مترجمان این کتاب هستند. در برخی موارد حتی مترجم موارد متعددی را هم به متن اصلی اضافه کرده تا خواننده فارسی‌زبان راحت‌تر بخواند و بفهمد. باوجوداین، به‌نظر می‌رسد که وی در مواردی مانند پانویس‌های متن، گاه این هدف خود را فراموش می‌کند و خواننده در برخی موارد تاحدودی گم‌راه می‌شود. گاه هم به‌نظر می‌رسد که مترجم به این مسئله بیش‌ازحد می‌پردازد، به‌صورتی‌که خواننده گاه احساس می‌کند دربرابر یک متن فارسی قرار دارد.

### پی‌نوشت‌ها

1. <http://www.vajehyab.com/dehkhoda>

۲. هرچند که دانیل ژیل این مدل را برای ترجمه شفاهی ارائه کرده است، ولی می‌توان آن را برای درک متن نیز معتبر دانست.



## کتاب‌نامه

بالایی، کریستف (۱۳۷۷)، *پیدایش رمان فارسی*، ترجمه مهوش قویمی و نسرین دخت خطاط، تهران: معین.

حقانی، نادر (۱۳۸۶)، *نظرها و نظریه‌های ترجمه*، تهران: امیرکبیر.

ماندی، جرمی (۱۳۹۱)، *معرفی مطالعات ترجمه: نظریه‌ها و کاربردها*، ترجمه علی بهرامی و زینب تاجیک، تهران: رهنما.

نیازی، شهریار و دیگران (۱۳۹۸)، «واکاوی بخشی از ترجمه رمان *الشحاذ* براساس الگوی نظری وینی و داربلنه»، *زبان‌پژوهی*، دوره ۱۱، ش ۳۰.

Balaÿ, Christophe (1998), *La genèse du roman persan moderne*, Peeters Publishers.

Eco, Umberto (2006), *Dire presque la même chose*, Paris: Grasset.

Gile, Daniel (1985), "Le modèle d'efforts et l'équilibre d'interprétation en interprétation simultanée", *Meta*, vol. 30, no. 1.

Guidère, Mathieu (2013), *Introduction à la traductologie*, Bruxelles: De Boeck.

Ladmiral, Jean-René (1979), *Traduire: Théorèmes Pour la Traduction*, Paris: Payot.

Mounin, Geroge (1963), *Les problèmes théoriques de la traduction*, Paris: Gallimard.

Vinay Jean-Paul and Darbelent Jean (1977), *Stylistique comparée du français et de l'anglais*, Paris: Didier.

بررسی کتاب پیدایش رمان فارسی براساس نظریهٔ وینی و دارلننه (روح‌اله قاسمی) ۲